

نقش سازمان همکاری شانگهای در برقراری نظم

مبتنی بر موازنه قدرت در آسیای مرکزی

داوود آقایی*

استاد مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران

حسین راهدار

کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۲/۲۲ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۰۶/۱۶)

چکیده

فروپاشی اتحاد شوروی به استقلال پانزده جمهوری تشکیل دهنده آن به‌عنوان واحدهای سیاسی مستقل انجامید و آسیای مرکزی با قرارگرفتن در بین کشورهای هم‌چون روسیه، چین، هند، پاکستان و ایران، به یک «نقطه اتصال ژئوپلیتیک» تبدیل شد. در این شرایط در این منطقه، سازمان همکاری شانگهای میان کشورهای عضو شکل گرفت. برای بررسی نقش این سازمان در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی، باید عواملی که رفتار سیاست خارجی روسیه و چین (به‌عنوان مهم‌ترین بازیگران سازمان) را در آسیای مرکزی شکل می‌دهند، از جمله منافع هویتی، تلقی از منابع تهدید و نیز انگیزه‌های امنیتی و اقتصادی آنها را بررسی کرد. در این نوشتار، فرضیه اصلی این‌گونه بیان می‌شود که منافع روسیه برای رسیدن به جایگاه قدرت بزرگ و منافع چین جهت تأمین امنیت اقتصادی درازمدت در آسیای مرکزی، آنها را به‌سوی شکل‌دادن موازنه‌ای نرم در مقابل ایالات متحده در چارچوب سازمان همکاری شانگهای پیش برده است. سؤال اصلی این است که چگونه این سازمان سبب برقراری موازنه قدرت در آسیای مرکزی شده است؟ نویسندگان این نوشتار با روش توصیفی-تحلیلی، با استفاده از کتاب‌ها و مقاله‌های فارسی و انگلیسی و بهره‌گیری از منابع اینترنتی بررسی خود را انجام داده‌اند.

کلیدواژه‌ها

آسیای مرکزی، ایالات متحده، چین، روسیه، سازمان همکاری شانگهای، موازنه قوا.

* Email: sdaghaee@ut.ac.ir

مقدمه

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، اختلافات و فضای سرد میان پکن و مسکو که ۲۰ سال با استقرار نیروهای نظامی و تقویت پایگاه‌های نظامی در دو سوی مرزها و مناطق تقویت شده بود، به جمهوری‌های مستقل هم‌سود در این مناطق منتقل شد. از سوی دیگر چین نیز از دهه ۱۹۸۰، سیاست خارجی مستقلی را در پیش گرفت که حفظ صلح بین‌المللی و مخالفت با هرگونه هژمونی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی و نوسازی اقتصادی در بعد ملی دو رکن آن بودند و دستیابی به این هدف‌ها، نیازمند فضایی به‌دور از هرگونه تنش در محیط پیرامونی این کشور بود (Klaus-Dieter Fritsche, 2006 : 230). خلأ به‌وجود آمده در آسیای مرکزی پس از استقلال کشورهای این منطقه، نگاه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را برای نفوذ و تسلط بر این منطقه راهبردی به‌دنبال داشت.

گروه «شانگهای پنج» در چنین شرایطی در ۲۶ آوریل ۱۹۹۶ شکل گرفت. در آن زمان سران پنج کشور روسیه، چین، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان در شهر شانگهای چین گرد هم آمدند و در جهت اعتمادسازی و ایجاد کمربند حسن هم‌جواری در نواحی مرزی به توافق‌هایی دست یافتند. در ششمین نشست سران گروه شانگهای پنج که در ۱۴ و ۱۵ ژوئن ۲۰۰۱ در شهر شانگهای چین برگزار شد، ازبکستان نیز به‌عنوان ششمین عضو گروه پذیرفته شد و در بیانیه‌ای تأسیس سازمان همکاری شانگهای بر پایه توافقی‌های نشست‌های گذشته اعلام شد. بدین ترتیب، در پنجمین سال تولد، این گروه به یک سازمان چندجانبه منطقه‌ای باعنوان «سازمان همکاری شانگهای»^۱ تبدیل شد.

هدف اولیه سازمان همکاری شانگهای، حل اختلاف‌های مرزی بین چین و کشورهای بازمانده از فروپاشی اتحاد شوروی در آسیای مرکزی و روسیه بود. ولی بعدها و در پی گسترش فعالیت افراط‌گرایان مذهبی، سازمان شانگهای مبارزه با سه عنصر شر^۲: تروریسم^۳، جدایی‌طلبی^۴ و افراط‌گرایی^۵ را نیز در دستور کار خود قرار داد و هماهنگی میان اعضای سازمان در این زمینه را هدف در نظر گرفت (Koolae, 2006 : 10).

1. Shanghai Cooperation Organisation
2. The Three Evils
3. Terrorism
4. Separatism
5. Extremism

هم‌اکنون این سازمان درخواست‌های متعددی برای عضویت دائم از سوی کشورهای منطقه (از جمله ایران و ترکیه) و سایر کشورهایی که خواستار حضور فعال‌تر در منطقه آسیای مرکزی هستند و تحولات آن را دنبال می‌کنند، دریافت کرده است که خود نشان از افزایش اهمیت و اعتبار سازمان در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی دارد (Ghazi Zadeh & Talebifar, 2009 : 55-56). شروع فرایند عضویت کامل دو کشور هند و پاکستان، اعطای عضویت ناظر به روسیه سفید و وضعیت شریک گفت‌وگویی به کشورهای جمهوری آذربایجان، ارمنستان، نپال و کامبوج در جریان پانزدهمین نشست سران سازمان در شهر اوفای (روسیه) شواهدی بر این مدعا است.

موازنه قوا

موازنه قوا به نظامی اشاره دارد که بازیگران هویت، تمامیت و استقلال خود را از راه فرایند ایجاد توازن، تأمین و حفظ می‌کنند. کشورهای شرکت‌کننده در سیستم موازنه قوا به اتحاد با کشورهای دوست متوسل می‌شوند تا ضمن حفاظت از خود، موقعیت بهتری (در قیاس با دیگران) به دست آورند. این نظام متشکل از کشورها، واحدهای سیاسی، و به عبارت دیگر، همه «بازیگران» صحنه بین‌المللی است (C.Plano and others, 1973 : 26).

با وجود این، در مورد نظریه موازنه قوا، نظریه واحدی وجود ندارد. بلکه نظریه‌های گوناگونی وجود دارد که تمامی آن‌ها برگرفته از این فرضیه بنیادی واقع‌گرایی هستند که دولت‌ها بازیگران اصلی نظام بین‌الملل هستند و زیر فشارهای نظام آنارشیک بین‌المللی به شکل عقلایی در پی افزایش قدرت و یا امنیت خود هستند.

موازنه نرم^۱

تحول در مفهوم قدرت و وضعیت پیچیده کنونی سیاسی-بین‌الملل، شرایط بسیار سختی را در حوزه عمل و نظر به وجود آورده است. در پاسخ به این وضعیت و در تازه‌ترین نوآوری نظری، نظریه موازنه نرم مطرح شده است که در مقایسه با موازنه سخت که بر دو عامل سخت افزاری (نظامی) و بیشینه‌سازی قدرت تأکید می‌کند، بر دو عامل کنترل^۲ و بازدارندگی^۳ طرف مقابل تأکید می‌کند.

-
1. Soft Balancing
 2. Control
 3. Deterrence

در اصل، انتقادهای وارد شده به واقع‌گرایان، نظریه‌پردازان واقع‌گرا در روابط بین‌الملل را بر آن داشت تا در بازتولید خود در برابر انتقادات تلاش کنند؛ زیرا بی‌توجهی به گفت‌وگوهای غیرمادی در روابط بین‌الملل اشکالی بود که از سوی مخالفان دیدگاه‌های واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی بیان می‌شد. در همین راستا، واقع‌گرایان تلاش کرده‌اند تا روندی را با عنوان «ایجاد موازنه نرم» نظریه‌پردازی کنند که بیشتر در مقابل دیدگاه قدیمی موازنه قدرت که از آن با عنوان «ایجاد موازنه سخت»^۱ نام می‌برند، قرار می‌گیرد.

هدف ایجاد موازنه نرم را می‌توان خنثی کردن عملکرد دولت، در حال رهبری بدون مقابله مستقیم دانست. معیار موفقیت موازنه نرم، تنها کنار گذاشته شدن یک سیاست از سوی ابرقدرت نیست، بلکه حضور دولت‌های بیشتر در ائتلاف موازنه‌گر علیه ابرقدرت نیز معیار خوبی است (Pape, 2005: 37). به عبارت بهتر گرچه موازنه نرم نمی‌تواند از دسترسی قدرت هژمون به هدف‌های نظامی خاص خود در کوتاه‌مدت جلوگیری کند، اما می‌تواند هزینه آن را در استفاده از قدرتش افزایش دهد و نیز تعداد کشورهای احتمالی را برای همکاری با هژمون در آینده کاهش خواهد داد (Rezaee, 2008 : 4-5).

در این نوشتار، باور بر این است که دو قدرت روسیه و چین با وجود همکاری برای رسیدن به برخی هدف‌های مشترک در آسیای مرکزی در این مسیر رویکردهای خاص خودشان را دارند. روسیه در چارچوب موازنه قوا نوع سخت آن و چین نوع نرم آن را انتخاب و دنبال می‌کنند که البته این موضع روسیه در چارچوب سازمان همکاری شانگهای با حضور نیروی تعدیل‌کننده‌ای به نام چین، دچار تعدیل شده و به شکل موازنه‌ای نرم در برابر ایالات متحده آمریکا خود را نشان می‌دهد که در ادامه به شکل گسترده بیان خواهد شد.

ایالات متحده آمریکا و آسیای مرکزی

با وجود پایان رقابت‌های ژئواستراتژیک آمریکا و روسیه در بسیاری از مناطق جهان بعد از جنگ سرد، چین به نظر می‌رسد که در حوزه آسیای مرکزی این رقابت‌ها تازه آغاز شده باشد. پیوستن شبه‌جزیره کریمه به روسیه و تنش‌های اخیر غرب و به ویژه ایالات متحده آمریکا با این کشور بار دیگر بر اهمیت آسیای مرکزی افزود. همانند دوران جنگ سرد، غرب فهمید که

1. Hard Balancing

اگر بخواهد روسیه را کنترل کند، دوباره باید به ایجاد یک «پرده آهنین جدید»^۱ (البته نه به شدت دوران جنگ سرد) به دور این کشور دست بزند. سفر دوره‌ای «نیشا دِسای بیسوال»^۲، دستیار ویژه وزیر امور خارجه آمریکا در امور آسیای مرکزی در ماه‌های مارس و آوریل ۲۰۱۴ و همچنین داگلاس فرانتز،^۳ دستیار ویژه وزیر امور خارجه در امور عمومی و همچنین چندین مقام آمریکایی دیگر به کشورهای حوزه آسیای مرکزی را می‌توان در راستای تلاش این کشور برای کاهش نفوذ روسیه در این منطقه تفسیر کرد. در سال‌های اخیر، آمریکا تلاش کرده است با اجرای طرح «جاده ابریشم جدید»^۴ خود، رقبای منطقه‌ای به ویژه روسیه و ایران را به حاشیه براند و جای پای خود را در منطقه محکم کند. البته باید گفت که آمریکا در این مورد راه سختی را در مقابل دیگر بازیگران منطقه‌ای همچون چین و روسیه در پیش دارد.

تلاش برای نفوذ در چارچوب ناتو

تاکنون ده کشور از اعضای بلوک شرق پیشین به ناتو پیوسته‌اند؛ رویدادی که برای منافع ملی روسیه خطری بالقوه به‌شمار می‌آید. آسیای مرکزی و جنوب قفقاز در ژئواستراتژی و ژئوپلیتیک قدرت‌های بزرگ جهانی و کشورهای پیرامونی در سده بیست و یکم جایگاهی مهم دارد. وجود ذخایر سرشار انرژی، موقعیت جغرافیایی ممتاز در قلب جهان قدیم و نقطه‌ای حساس بودن در نظام جهانی امروز، مهم‌ترین دلایل این اهمیت است. از همین رو، می‌توان گفت که هنوز هم نظریه‌های بازی بزرگ^۵ قرن و هارتلند^۶ مکیندر و ریملند^۷ نیکلاس اسپایکمن در این منطقه کاربرد دارد.

کشمکش بر سر محور تازه جغرافیایی تاریخ و به دست آوردن قلب زمین، همچنان رو به گسترش است. منطقه آسیای مرکزی نیز همانند خط مقدم نفوذ به این محور، در سال‌های گذشته مورد توجه رهبران ناتو بوده است. بسیاری از کارشناسان مسائل منطقه‌ای برآنند که طرح گسترش ناتو به شرق، تا کشاندن جمهوری‌های قفقاز و سپس آسیای مرکزی به این

1. New Irony Curtain
2. Nisha Desai Biswal
3. Douglas Frantz
4. New Silk Road
- 5 -Great Game
- 6 -Heartland
- 7 -Rimland

پیمان ادامه خواهد داشت. تمرکز ویژه بر مسائل مناطق آسیای مرکزی و قفقاز و پشتیبانی از اقدامات روس‌گريزانه برخی جمهوری‌ها مانند گرجستان و ازبکستان از سوی رهبران ناتو، می‌تواند نشانه‌هایی از احتمال پیگیری طرح گسترش ناتو به شرق تا مرحله پذیرش کشورهای این مناطق به عضویت ناتو باشد (Amiri, 2006: 5)

از زاویه‌ای دیگر می‌توان گفت که جهان غرب به رهبری آمریکا با تبدیل «تهدید» رویداد یازده سپتامبر به «فرصت»، توانسته راهبرد امنیتی ماندگار غرب را بر پایه اهمیت طبیعی منافع امنیتی ناتو و منافع اقتصادی غرب تدوین و اجرا کند و در این چارچوب یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی در آغاز سده کنونی، یعنی عملیات نظامی در پهنه اوراسیا و در قلمروی پیشین اتحاد شوروی را به نمایش بگذارد. همه کشورهای آسیای مرکزی تلاش کردند تا با اجرای سیاست خارجی موازنه مثبت دوجانبه، بسته به توان نظامی و سیاسی خود به گونه‌ای در این عملیات ضدتروریستی شرکت کنند تا بتوانند در کنار فرصت‌های پیش آمده در صحنه ژئوپلیتیک جهانی، در این میان بیشترین امتیازها را به دست آورند (Eurasia, 2009: 7). این رویکرد کشورهای منطقه، شرایطی را پدید آورده است که حضور غربی‌ها در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی زیر پوشش مبارزه با تروریسم و پیشبرد مردم‌سالاری را آسان کرده است.

البته بیشتر رهبران منطقه تصور می‌کنند که واشنگتن می‌خواهد حاکمیت و خودمختاری کشورهای نواستقلال را با جلوگیری از چیره‌شدن هر کشور یا گروهی از کشورها بر آسیای مرکزی حفظ کند. بسیاری از غربی‌ها احترام به حقوق بشر، آزادی‌های مدنی و انتخاب مردم‌سالار در سراسر منطقه را تشویق می‌کنند. طرفداری غرب از آزادی‌های سیاسی می‌تواند در درازمدت به سود غرب باشد. اگر رهبرانی مردم‌سالار در منطقه به قدرت برسند، پشتیبانی و کمک‌های گذشته آمریکا و غرب را فراموش نخواهند کرد و چه بسا، به مردم‌سالاری غربی نزدیک‌شده و از روسیه و چین دوری کنند. با این حال، راهی که کشورهای غربی و به‌ویژه ایالات متحده در رابطه با جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز پس از رویدادهای تروریستی یازدهم سپتامبر در پیش گرفته‌اند، توسل به مناسبات دوجانبه و نه چندجانبه بوده است (Weitz, 2006: 160-162).

بنابراین، این مسائل و همچنین فرصت‌های ناشی از رویدادهای تروریستی یازدهم سپتامبر که ایالات متحده و ناتو را بیش از گذشته به مرزهای خاوری و جنوبی روسیه نزدیک

کرده است و تا ۲۰۰ کیلومتری مرزهای چین پیش برده، سبب شده است که مسکو با همراهی پکن برای رهاشدن از حلقه محاصره راهبردی غرب دست به تلاش‌های بیشتری برای مقابله بزند که یکی از مهم‌ترین آن‌ها توسل به سازمان همکاری شانگهای است.

اتحاد در چارچوب سازمان همکاری شانگهای برای مقابله با نفوذ

بسیاری از نظریه‌پردازان منطقه‌ای معتقدند که تبیین روابط کنونی قدرت‌های بزرگ امروزی یعنی ایالات متحده، اتحادیه اروپا، فدراسیون روسیه و چین با یکدیگر نشان‌دهنده شکل‌گیری جنگ سرد نرم تازه‌ای میان کشورهای عضو ناتو به رهبری ایالات متحده و کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای به رهبری چین و روسیه است (Watson, 2006: 11). در درون سازمان شانگهای نیز، در تهدیدهای پیش‌رو از یک‌سو و هم‌پوشی در خواسته‌های بین‌المللی در سطح‌های منطقه‌ای و کلان از دیگر سو، متغیرهای اصلی شکل‌دهی به روابط دو کشور چین و روسیه با وجود اختلاف‌های عمیق در مورد مسائل مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی بین این دو کشور هستند که می‌توان آن را در چارچوب «مشارکت راهبردی»^۱ تعریف کرد (China Daily, 2010: 10).

به نظر می‌رسد که در قرن بیست و یکم مرکزیت تغییر و تحولات جهانی از گستره آتلانتیک به حوزه آسیا-پاسیفیک در حال تحول است. به همین دلیل آمریکایی‌ها نسبت به توازن قدرت در منطقه حساس هستند. چهار کشور چین، روسیه، هند و ایران از جمله متغیرهای مؤثر در جهت‌گیری تفکر راهبردی آمریکا به سازمان همکاری شانگهای هستند. آمریکایی‌ها، سازمان همکاری شانگهای را مجموعه‌ای از کشورهای اقتدارگرا می‌دانند که تحت رهبری و هدایت دو قدرت اتمی چین و روسیه قرار دارند. از سوی دیگر، برخی از پژوهشگران، این سازمان را «ورشوی امروزی» می‌دانند که در پی کاهش نفوذ جهانی آمریکا است و مقابله با توسعه‌طلبی و نفوذ هرچه بیشتر آمریکا در منطقه را هدف خود قرار داده است (Tabatabaei, 2011: 11-12). البته نمی‌توان سازمان همکاری شانگهای و پیمان ورشو را به‌ویژه در بعد فعالیت‌های نظامی و امنیتی یکی دانست؛ اما بی‌تردید هر دو سازمان به‌ویژه با توجه به نفوذ روسیه در آن‌ها، در جهت‌گیری‌های آمریکا را در مقابل خود قرار داده‌اند. همان‌گونه که گفته شد، در چند سال اخیر تحریک‌های تازه ناتو در چارچوب طرح

تمرکز ویژه بر مسائل مناطق آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی^۱ و آغاز فعالیت‌های گسترده نیروهای واکنش سریع ناتو، سبب شده است که اعضای پیمان شانگهای نیز برای بازگرداندن موازنه قدرت جهانی، گسترش جغرافیایی و کارکردی سازمان را از اولویت‌های کاری خود بدانند. بدین گونه، طبیعی است که گسترش ناتو به شرق، نگاه شانگهای به غرب را در پی خواهد داشت و این وضع، با چرخه تازه‌ای از مسابقات تسلیحاتی میان دو بلوک تازه شرق و غرب همراه خواهد بود. استقرار سپر دفاع موشکی از سوی غرب در مرزهای روسیه و بیرون رفتن مسکو از پیمان منع گسترش جنگ‌افزارهای متعارف در اروپا، به نوعی آغاز این راه بوده است (Imam Jom'e Zadeh, 2007: 2). آخرین کار ناتو ایجاد دفتر نمایندگی رابط ناتو در آسیای مرکزی در ۱۶ مه ۲۰۱۴ در تاشکند بوده است. جیمز آپاتورای، نماینده ویژه دبیر کل ناتو در امور آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی در مراسم افتتاح این دفتر گفت که هدف از ایجاد این دفتر نمایندگی، تقویت هماهنگی ناتو با پنج کشور آسیای مرکزی است.

نگاهی به این مؤلفه‌ها سبب شده است که سازمان همکاری شانگهای نگاه خود را به دخالت‌های غرب پنهان نکند. اوج موضع‌گیری ضدآمریکایی سازمان را نیز می‌توان در بیانیه نشست سران سازمان همکاری شانگهای در سال ۲۰۰۶ مشاهده کرد که در آن تصریح شده است: «سازمان همکاری شانگهای در برقراری ساختار امنیتی جدید جهانی بر مبنای اعتماد متقابل، منافع، برابری و احترام متقابل مشارکتی سازنده خواهد داشت. تعیین روش‌ها و سازوکارهای تضمین امنیت منطقه، حق و مسئولیتی است که فقط به کشورهای منطقه مربوط می‌شود». همچنین بیان می‌شود که تعیین ابزارهای خاص برای حفظ امنیت کامل منطقه، حق و مسئولیت کشورهای منطقه است و سازمان همکاری شانگهای به ایجاد معماری جدید امنیت جهانی^۲ کمک سازنده‌ای خواهد کرد (Dwivedi, 2006: 143).

چین و روسیه به‌عنوان رهبران سازمان همکاری شانگهای نظم تک‌قطبی موجود را تهدیدی علیه منافع و امنیت ملی خود می‌دانند و می‌خواهند که نظام بین‌المللی را به سوی چندقطبی سوق دهند. از این رو، این دو کشور تلاش کرده‌اند تا با تقویت ساز و کارهای منطقه‌ای به موازات ایجاد انسجام داخلی به تضعیف ایده نظم تک‌قطبی مورد نظر آمریکا بپردازند. در واقع از ابتدای مطرح شدن این ایده، این دو کشور هرگز پنهان نکرده‌اند که از هر

1. Central Asia and South Caucasus
2. The New Architecture of Global Security

وسیله‌ای برای تضعیف آن استفاده خواهند کرد. همکاری گسترده‌ی دو رهبر در سازمان همکاری شانگهای و پذیرش قدرت‌های منطقه‌ای ایران، هند و پاکستان به‌عنوان ناظر و درپی آن، مطرح شدن درخواست برای خروج آمریکا از آسیای مرکزی از سوی اعضای سازمان، نشان‌دهنده‌ی تلاش کشورهای بلوک شرق تازه برای حفظ محورهای ژئواکونومیک-ژئواستراتژیک اوراسیا است (Olcott, 2004: 375).

«استفان بلانک»، سازمان همکاری شانگهای را ابزار چندجانبه‌ی اولیه‌ی چین و روسیه برای اجرای سیاست ضدآمریکایی آشکار خود در آسیای مرکزی می‌داند؛ زیرا به باور او تردید اندکی در مورد هدف سازمان همکاری شانگهای در مورد بیرون‌راندن آمریکا از این منطقه وجود دارد (Blank, 2006: 18) با وجود اختلاف‌های زیاد بین چین و روسیه، آن‌ها بر روی هدف مشترکی تمرکز کرده‌اند و به قول لو جی پژوهشگر چینی «اصول خود را در چارچوب واقعیت فهمیده و به پیش برده‌اند» (Lu G, 2010: 8).

البته رهبران سازمان نمی‌خواهند تا رقابت با آمریکا در قالب سازمان همکاری شانگهای سبب شود تا سازمان شکلی جنجالی به‌خود گیرد. شاهد این مدعا را می‌توان در موافقت‌نکردن با تقاضای عضویت برخی کشورها دانست که می‌توانند حاشیه‌هایی را با خود به‌همراه داشته باشند (Plater-zyberk, 2007: 4). از سوی دیگر، این ترس وجود دارد که افزایش بی‌رویه‌ی اعضا ممکن است پیوندهای درون سازمان را تضعیف کرده و همچنین قدرت تصمیم‌گیری و اجماع سریع را با مشکل روبه‌رو سازد (Bhadrakumar, 2011: 8). در همین حال، آن‌ها همیشه تلاش کرده‌اند که ترس از ایجاد یک گروه‌بندی ضدآمریکایی با احتمال حضور کشورهای مخالف با آمریکا در سازمان را زنده نگه دارند و در موارد خاص با استفاده از این اهرم آن کشور را وادار به عقب‌نشینی و مصالحه کنند.

با توجه به نزدیکی جغرافیایی و اینکه روسیه بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت و چین بزرگ‌ترین واردکننده انرژی و دارای سریع‌ترین رشد اقتصادی در جهان است، باور بر این است که این دو کشور می‌توانند در این حوزه یک گروه‌بندی جدید شکل دهند (Huasheng, 2008: 38). اعضای سازمان همکاری شانگهای پس از تأسیس باشگاه انرژی سازمان در سال ۲۰۱۴، تلاش می‌کنند تا نوعی وحدت رویه و در همان حال ارتباط درونی بین کشورهای مصرف‌کننده (مانند چین و هند) و تولیدکننده (مانند روسیه، ایران و ترکمنستان) ایجاد کنند و

آن‌ها را از ارتباط با کشورهای فرامنطقه‌ای در این حوزه دور کنند و ابتکار انرژی منطقه را به دست بگیرند.

یکی از موضوع‌هایی که به واسطه آن آمریکا حضور خود را در منطقه تثبیت کرده است، موضوع افغانستان است. در این مورد نیز اعضای سازمان بر روی خروج آمریکا از افغانستان اتفاق نظر دارند. چین سرمایه‌گذاری‌های فراوانی در بخش منابع انرژی و معدنی افغانستان انجام داده است و به دنبال اجرای جاده ابریشم خاص خود با عنوان «یک کمربند، یک جاده»^۱ است. از سوی دیگر گسترش فعالیت ساختار منطقه‌ای ضد تروریستی^۲ از سوی سازمان همکاری‌های شانگهای را نیز می‌توان در راستای کنترل شرایط منطقه و به‌ویژه افغانستان بعد از خروج نیروهای ایساف^۳ دانست (Guilherme & Joao, 2013: 17). این ساختار به دنبال آن است تا همکاری‌های اطلاعاتی - امنیتی را بین اعضا گسترش دهد و ارتباطی قوی بین اعضای ناظر و اصلی (۶+۵) سازمان ایجاد کند تا بتواند با گروه‌های تروریستی و افراط‌گرا در جهت ایجاد ثبات در منطقه مبارزه کند، به‌ویژه اینکه دو کشور پاکستان و ایران با افغانستان مرزهای مشترک طولانی و راهبردی دارند (Jefferson, 2005: 25).

در سیزدهمین نشست سران سازمان نیز که در روزهای ۱۲ و ۱۳ سپتامبر ۲۰۱۳ در بیشکک قرقیزستان برگزار شد، همه سران کشورهای عضو اصلی و ناظر بدون استثنا در بخش‌هایی از سخنرانی‌شان بر ضرورت توجه به افغانستان بعد از خروج نیروهای ایساف تأکید کردند و این مهم نشان‌دهنده وحدت نظر اعضا بر لزوم مدیریت مسائل منطقه توسط کشورهای منطقه است.

در اوایل سال ۲۰۱۴ نیز، دبیر کل سازمان همکاری‌های شانگهای با انجام یک سفر دوره‌ای به کشورهای هند، ایران و پاکستان تلاش کرد تا نگرانی اعضای اصلی سازمان از اوضاع منطقه و به‌ویژه افغانستان پس از سال ۲۰۱۴ را به اعضای ناظر (که به نوعی هم عضو سازمان و هم همسایگان اصلی افغانستان هستند) نیز منتقل کرده و خواستار وحدت گفتار و رفتار اعضا در قبال این مهم پس از خروج نیروهای ایساف باشد. این مسئله نشان می‌دهد که سازمان

1. One Belt , One Road

۲. بعدها از (Regional Counter-Terrorism Structure) RCTS به (Regional Anti-Terrorist Structure) RATS

تغییر نام داد.

3. International Security Assistance Forces

همکاری شانگهای در همان حال که نمی‌خواهد از حد توانایی‌هایش فراتر رود (چنان‌که در مقابل شرایط افغانستان که امنیت منطقه و اعضا را هدف قرار داده است همواره موضع‌گیری فعالی دارد، ولی برای نمونه در مورد بحران اوکراین که موضوع آن یکی از اعضای اصلی با دیگری است تقریباً هیچ ورودی نداشته است)، می‌خواهد امور منطقه را خود به‌دست گیرد.

نگاه بازیگران منطقه‌ای

چین

در سال‌های اخیر، افزایش محسوس حضور چین در آسیای مرکزی سبب شده است که این کشور به عاملی تأثیرگذار و بازیگری مهم در ابعاد سیاسی، راهبردی و اقتصادی منطقه تبدیل شود (7: Laruelle & Peyrouse, 2009). برای چین، مواد خام و بازار مصرف ۵۰ میلیون نفری این منطقه بسیار وسوسه‌انگیز است. از نظر پکن که تا سال ۲۰۲۰ مجبور خواهد بود ۶۵ درصد از نیازمندی‌های نفت خام خود را از خارج تأمین کند، منابع انرژی آسیای مرکزی بسیار مهم است. احتیاج رو به افزایش چین به منابع گازی نیز یکی دیگر از عوامل کشش این کشور به منابع آسیای مرکزی در دهه‌های آتی خواهد بود (41: Mahnovski & Others, 2006). در نشست سران سازمان همکاری شانگهای در سال ۲۰۱۱ در مغولستان، وزیر بازرگانی چین اعلام کرد که از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱، حجم تجارت چین با اعضای عضو سازمان همکاری شانگهای از رقم ۱۲/۱ میلیارد دلار به رقم ۱۱۳/۴ میلیارد دلار رسیده است. همچنین چین به بزرگ‌ترین شریک تجاری روسیه و دومین شریک تجاری قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان تبدیل شده است (37: Yigit, 2012).

در بعد امنیتی نیز باید گفت که در سه دهه اخیر، چین به‌عنوان مهم‌ترین بنیان‌گذار این سازمان، در راستای راهبرد ظهور مسالمت‌آمیز خود، سه هدف اصلی را در نظر گرفته است:

۱. کاهش تنش در محیط امنیتی آسیای مرکزی و منطقه سین‌کیانگ برای تمرکز بر

هدف‌های اصلی؛

۲. اطمینان‌بخشی به همسایگان پیرامونی چین؛

۳. ایجاد موازنه محتاطانه در برابر ایالات متحده (14: Shoori, 2011).

در تمام این موارد، تمرکز چین بر روی نفوذ نرم در منطقه و به‌نوعی موازنه نرم با آمریکا است. در واقع برقراری روابط اقتصادی با کشورهای حوزه آسیای مرکزی یک رابطه دوسویه است. زیرا از سویی نیازهای اقتصادی و انرژی این کشور را تأمین می‌کند و از سوی دیگر نفوذ این کشور را برای کنترل و اثرگذاری در منطقه تأمین می‌کند؛ اما این کشور به مانند دیگر قدرت منطقه، یعنی روسیه هیچ‌گاه به دنبال ایجاد موازنه سخت در منطقه نبوده است. در واقع، شاید هدف یکسان باشد، اما نگاه رهبران مسکو و پکن و ابزاری که برای رسیدن به این هدف‌ها به کار می‌گیرند، متفاوت است. یکی از نقاط تلاقی دو قدرت که در آن به تفاهمی مشترک در مورد شکل برخورد با قدرت‌های فرامنطقه‌ای رسیده‌اند، سازمان همکاری شانگهای است. شاید برای نمونه روسیه در قالب سازمانی مانند پیمان امنیت دسته‌جمعی^۱ که در آن قدرت یگانه است، بتواند به انجام حرکاتی مانند تأسیس پایگاه نظامی در آسیای مرکزی دست بزند؛ اما حضور چین به‌عنوان نیرویی تعدیل‌کننده این شکل از موازنه سخت را در سازمان شانگهای به موازنه‌ای نرم تبدیل می‌کند.

روسیه

انقلاب مخملی در گرجستان، اوکراین و قرقیزستان که با حمایت غرب انجام شد، سبب شد تا روس‌ها نیز بیش از پیش نسبت به سیاست‌های غرب در منطقه پیرامونی خود با دیده تردید بنگرند. تقاضای سازمان همکاری شانگهای برای خروج نیروهای آمریکایی از منطقه و تلاش رهبران آن برای فعال کردن اعضای ناظر را می‌توان در راستای این نگرش دید (Vaezi, 2008: 5). روسیه که یک قدرت بزرگ «اوراسیایی» محسوب می‌شود؛ فهمیده است که اگر بازیگران منطقه‌ای تضعیف شوند، رقبا وارد منطقه خواهند شد؛ امری که به امنیت این کشور لطمه خواهد زد. بنابراین به‌نظر می‌رسد کاستی‌هایی که روسیه در منطقه دچار آن شده (که خود معلول شرایط نوین و استقلال کشورهای جدید است)، شرایطی را فراهم آورده است که قدرت‌های دیگر نیز به دنبال هدف‌های خود در آسیای مرکزی و قفقاز باشند. بنابراین در شرایط جدید، روسیه تلاش می‌کند که اگر نتواند تنها قدرت با نفوذ و تعیین‌کننده در آسیای مرکزی و قفقاز باشد، دست‌کم از ایفای چنین نقشی توسط دیگر بازیگران فرامنطقه‌ای به‌ویژه ایالات متحده جلوگیری کند (Abdollahifev, 1994: 6) و

1. Collective Security Treaty Organization

در این راه از هیچ‌گونه ابزاری حتی امنیتی فروگذار نکند. ایجاد پایگاه‌های نظامی در تاجیکستان و قرقیزستان به دلایل مختلف و در واقع با هدف به‌کارگیری نفوذ در منطقه، مؤید این امر است؛ اما همان‌گونه که توضیح داده شد شکل نفوذ در قالب سازمان همکاری شانگهای متفاوت است.

جمهوری‌های آسیای مرکزی

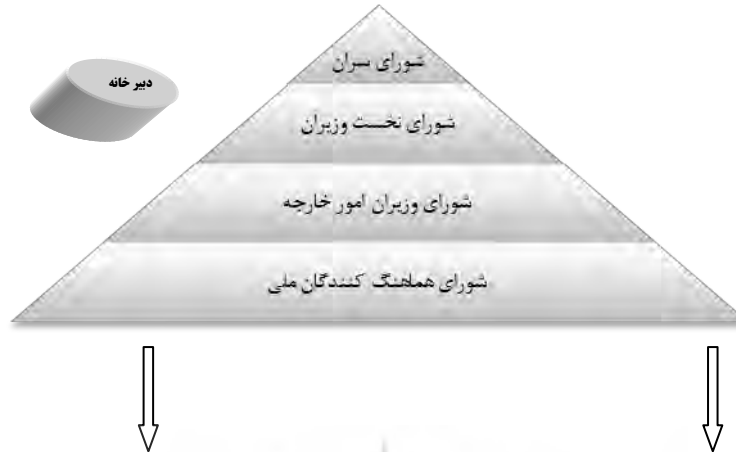
دولت‌های آسیای مرکزی نیز که به‌دست‌آوردن و تحکیم ثبات از زمان استقلال مهم‌ترین نگرانی آن‌ها بوده است، از سیاست غیرتهاجمی و غیرمداخله‌جویانه چین و تمایل روسیه برای اعتمادسازی به‌ویژه در امور نظامی استقبال کرده‌اند. بی‌تردید تلاش آمریکا در روی‌کارآوردن دولت‌هایی مستقل، مردم‌سالار و پایدار که خود با سیاست‌های واشنگتن همگام‌تر باشند، سبب نگاه آمیخته با شک و واگرایی رهبران کشورهای آسیای مرکزی از این کشور شده است.

جمهوری‌های آسیای مرکزی معتقد هستند که در شرایط کنونی آسیای مرکزی، حضور چین و روسیه در سازمان، افزون بر تأمین امنیت و صلح و ثبات منطقه، از یک‌سو سبب از بین‌بردن زمینه‌های گسترش تروریسم، جدایی‌طلبی، افراط‌گرایی مذهبی، به‌ویژه کمک به حل مشکلات امنیتی افغانستان پس از خروج نیروهای آیساف^۱ در سال جاری (۲۰۱۴) و از دیگر سو، سبب تقویت پیوندهای دو قدرت به‌نفع منطقه می‌شود (Anvari, 2008: 17). آخرین حرکت منطقه در نزدیکی به روسیه و دوری از آمریکا را می‌توان در حکم تخلیه پایگاه آمریکایی مناس توسط رهبران بیشکک و در همان حال تقویت پایگاه روسی کنت در قرقیزستان با تجهیزات و جنگنده‌های این کشور در سال جاری (۲۰۱۴) مشاهده کرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1. International Security Assistance Force

ساختار سازمان همکاری شانگهای



منبع: نویسندگان

همان‌گونه که در جدول مشاهده می‌شود، ساختار سازمان همکاری شانگهای نشان می‌دهد که اعضای آن، به‌ویژه چین و روسیه تلاش می‌کنند تا فعالیت‌هایشان را در همه جنبه‌ها گسترش دهند و در واقع برای گسترش سازمان یک برنامه بلندمدت دارند که نمود آن را می‌توان در تصمیم رهبران سازمان در نشست سران سازمان در سال ۲۰۱۳ در بیشکک برای تدوین راهبرد توسعه سازمان تا سال ۲۰۲۵ مشاهده کرد. هرچند میزان فعالیت برخی از بخش‌ها هنوز بسیار گسترده نیست و به‌صورت بالفعل درنیامده است؛ اما طراحی آن‌ها در عمر به‌نسبت کوتاه سازمان نشان می‌دهد که نیت اعضا، استقلال بیش از پیش از دیگر قدرت‌های فرامنطقه‌ای است.

حضور فعال دو کشور دارای حق و تو در شورای امنیت سازمان ملل و همچنین چهار قدرت هسته‌ای در سازمان همکاری شانگهای، نشان می‌دهد که این نهاد، برای اصلاح یا تغییر توازن قوا در نظام بین‌الملل ظرفیت زیادی دارد و ممکن است در بلندمدت حتی شکل نظام بین‌الملل کنونی را تغییر دهد. عملکرد این سازمان از آنجایی که دو قدرت بزرگ را در خود جای داده است و این قدرت‌ها اقداماتی را برای تغییر یا اصلاح موازنه جهان کنونی شروع کرده‌اند بسیار جالب توجه است. زیرا تاکنون هیچ ائتلاف توازن‌دهنده‌ای برای تغییر موازنه حاکم شکل نگرفته است. بنابراین دور از ذهن نیست که بگوییم این سازمان می‌تواند گامی در جهت یک اتحاد علیه ایالات متحده باشد.

نتیجه

با نگاهی به سازمان همکاری شانگهای می‌بینیم که این نهاد در انجام مهم‌ترین هدف‌های خود که ثبات‌سازی، ایجاد اعتماد متقابل بین اعضا و هماهنگ‌سازی آن‌ها در سطح منطقه بوده عملکرد مثبتی داشته است. باوجود اینکه این سازمان به‌عنوان یک نهاد منطقه‌ای مطرح می‌شود که توانسته است در عمر به‌نسبت کوتاه خود اعتبار و جایگاه بالایی در سطح بین‌المللی پیدا کند. نباید از نظر دور داشت که این سازمان کار خود را از یک هدف محدود، یعنی کنترل امنیت مرزهای مشترک در کمتر از دو دهه پیش آغاز کرده است؛ اما اکنون فعالیتش در ابعاد مختلف امنیتی، اقتصادی، نظامی و سیاسی دامنه گسترده‌ای گرفته است. می‌توان گفت که می‌تواند دست‌کم به‌عنوان یک وزنه تعادل در منطقه، توازن برقرار کند. اگرچه در بیانیه تأسیس این سازمان، بر این نکته تأکید شده است که سازمان همکاری شانگهای اتحادیه‌ای علیه کشور

یا منطقه دیگری نیست؛ اما مطالبی که ذکر شد نشان می‌دهد که این سازمان به شکل روزافزونی در تقابل با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و گسترش نفوذ خود در آسیای مرکزی قرار می‌گیرد. سازمان متوجه شده است تا با حضور دو قدرت دارای حق وتو در شورای امنیت و چهار کشور دارای قدرت هسته‌ای در خود، باید در مقابل موضوعات منطقه‌ای نقش فعال‌تری را ایفا کند.

درواقع چین و روسیه که از پایه‌گذاران اصلی سازمان همکاری شانگهای هستند در پی آن هستند تا به وسیله این سازمان، خلأ قدرتی را که پس از فروپاشی اتحاد شوروی در آسیای مرکزی ایجاد شده بود و آمریکا بارها تلاش کرده است که در آن نفوذ کند با حضور قدرتمند خود پر کنند. به بیان دیگر، چین و روسیه تلاش کردند تا نظم نوین آسیایی مورد نظر خود را که در آن جایی برای حضور و نفوذ آمریکا در منطقه وجود ندارد، اجرا کنند. البته شواهد نشان می‌دهند که سازمان همکاری شانگهای به یک اتحادیه ضد آمریکایی آشکار تبدیل نخواهد شد؛ زیرا در حال حاضر اعضای آن نه تمایل و نه قدرت تقابل و رویایی مستقیم با آمریکا را ندارد. به دیگر سخن، به باور تحلیل‌گران برای چین یا روسیه به مصلحت نیست که در چارچوب سازمان شانگهای بخواهند آشکارا درگیر یک برنامه سیاسی ضد آمریکایی شوند و انرژی سازمان را هدر بدهند.

این نوشتار تلاش کرد تا با بررسی و توضیح روندهای موجود در سازمان همکاری شانگهای به عنوان ساختاری در حال رشد، نشان دهد که این نهاد در طول دوره کوتاه فعالیتش، نه تنها پویایی خود را مانند برخی سازمان‌های منطقه‌ای از دست نداده، بلکه نویدبخش چشم‌اندازی روشن برای خواسته‌های کشورهای منطقه است و می‌توان آن را به عنوان یکی از برجسته‌ترین نمادهای همکاری کشورهای مستقل با هدف برقراری همکاری‌های چندجانبه منطقه‌ای و ایجاد قطبی جدید در برابر راهبرد یک‌جانبه‌گرایی آمریکا دانست.

در پایان باید گفت، هرچند سازمان همکاری شانگهای هنوز از قواعد و ویژگی‌های لازم برای تبدیل شدن به یک ناتو در شرق، فاصله بسیار دارد؛ ولی ساختار، هدف‌ها و ترکیب اعضای آن به‌ویژه در دوره تعمیق شکاف غرب و شرق به گونه‌ای است که می‌تواند از هژمونی آمریکا در منطقه بکاهد و انتظار می‌رود این سازمان به تدریج به بازیگری تعیین‌کننده در عرصه اقتصادی و سیاسی فراتر از آسیای مرکزی نیز تبدیل شود.

References

1. Anvari, H. Reza. Rahmani Movahed, Morteza (2008), **Shanghai Cooperation Organization; a Prospect toward Multipolar World**, Tehran: IPIS Publication.
2. Arthur Joao & Guilherme Henrique (2013), "The SCO and Post-War Afghanistan: New Challenges to Regional Cooperation", **UFRGS Model United Nations Journal**, Vol. 1, No.3, pp. 132-158.
3. Blank, Stephen, (2006), "China and Shanghai Cooperation Organization at Five", **China Brief**, Vol. 6, No. 13, pp. 13-28.
4. Craner, L.W (2004), "Testimony of Assistant Secretary of State for Democracy, Human Rights, and Labor to the U.S. Commission on Security and Cooperation in Europe", **Federal News Service**.
5. Dwivedi, Ramakant (2006), "Shanghai Cooperation Organization; Reinforcing the Participation for Regional Cooperation", Translated by Soltani, Fatemeh, **Caucasus and Central Asia Studies Quarterly**, Vol.15, No. 55, pp. 141-56.
6. Emam Jom'e Zade, Seyed Javad. Tooyserkani, Mojtaba (2007), "The New Cold War and Possible Options for Central Asian and Caucasus". **Political & Economic Information's Monthly**, Vol.22, No.241-242, pp. 33-55.
7. Fayazi, Mohsen (2009), "Shanghai Cooperation Organisation; an Opportunity for China-Russia Partnership", **Caucasus and Central Asia Studies Quarterly**, Vol.4, No. 68, pp. 19-32.
8. Fritsche, Klaus-Dieter (2004), "The Danger of China-Russia Alliance Against US", Translated by Mokhtari, Ladan, **Caucasus and Central Asia Studies Quarterly**, Vol. 3, No. 15, pp. 229-238.
9. Ghazi Zade, Shahram and Talebi Far, Abbas (2009), **Shanghai Cooperation Organization, New Regional Cooperation**, Tehran: Leghae Noor Publication.
10. Huasheng, Zhao, Eugene B. Rumer, Trenin, Dmitri (2008), "**Central Asia in Diplomacy of China in Central Asia**", **Views from Washington, Moscow and Beijing**", M.E. Sharpe.
11. Koolae, Elaheh (2004), "Shanghai Cooperation Organisation and Central Asia's Security", **Political Sciences Bulletin**, Vol. 2, No. 3, pp. 29-46.
12. Laruelle, Marlene and Peyrouse, Sebastien (2009), "Central Asian Perceptions of China", **The China and Eurasia Forum Quarterly**, the Central Asia-Caucasus Institute & Silk Road Studies Program, Vol.7, No.1, pp. 1-8.
13. Lu, G. (2010), "Troubles in Kyrgyzstan: What Action Should the Shanghai Cooperation Organization Take? in: **European Council on Foreign Relations**, Op. cit p. 11.
14. Mahnovski, Sergei, Kamil Akramov and Theodore Karasik (2006), "**Economic Dimensions of Security in Central Asia**", the RAND Corporation.
15. Olcott, Brill Martha (2004), "**Russia- Chinese Relations in a Changing Asia**", Washington DC: Carnegie Endowment for International Peace.
16. Pape, Robert (2005), "Soft Balancing Against the United States", **International Security**, Vol. 30, No.5, pp. 7-45.
17. Plater-Zyberk, Henry (2007), "Who's Afraid of the SCO?", **Defence Academy the United Kingdom, Conflict Studies Research Centre**, Central Asian Series, pp. 1-4.

- <http://www.da.mod.uk/colleges/csrc/document-listings/ca/07_09_HPZ.pdf>. (Accessed on: 2015/01/02)
18. Rezaee, Alireza (2008), "China and Soft Balance against US Hegemony in the International System", **Strategy YAS Quarterly**, Vol.4, No.16, pp. 17-36.
 19. Shafi'e, Nozar and Komaei Zade, Younes (2010) "Explaining the US-China Relationships against Shanghai Cooperation Organisation", **Central Eurasia Studies**, Vol.3, No. 7, pp. 51-76.
 20. Shoori, Mahmoud (2011) "Shanghai Cooperation Organisation and Its Future", **Foreign Politics Bulletin**, Vol.2, No. 30, pp. 299-328.
 21. Taheri-Amin, Zahra (2001), "Shanghai Cooperation Organisation; its front Challenges", **Caucasus and Central Asia Studies Quarterly**, Vol.4, No. 40, pp: 107-128.
 22. Tabatabaei, Seyed.Ali (2011) "Comparative Review of China, Russia, US, India, Pakistan and Iran's Strategic Approach toward Shanghai Cooperation Organisation", **Rahbord Quarterly**, Vol.20, No.60, pp. 169-192.
 23. Turner, Jefferson (2005), "Shanghai Cooperation Organization: Paper Tiger or Regional Powerhouse?" **Master's Thesis, Naval Postgraduate School**, p. 25. Available at: <http://www.nps.edu>. (Accessed on: 2014/11/02)
 24. Vaezi, Mahmoud (2010), "The Evolutionary Trajectory of Shanghai Cooperation Organisation: Founders' Goals and Interests", **Foreign Policy Bulletin**, No.30, pp. 17-60.
 25. Vaezi, Mahmoud (2006), "The Crisis Geopolitics in Central Asia and Caucasus (Foundations and Actors)", **Foreign Policy Quarterly**, Vol.1, No. 85, pp. 211.
 26. Watson, Greg (2004), "Shanghai Cooperation Organization: Iran's Security in 21th Century", Translated by Soltani, Fatemeh. **Caucasus and Central Asia Studies Quarterly**, Vol.3, No.55, pp. 157-192.
 27. Weitz, Richard (2006) "Averting a New Great Game in Central Asia", **The Washington Quarterly**, Vol 29, No.3, pp. 155-167.
 28. Yigit, Surrey (2012), "Energy Security, Shanghai Cooperation Organization And Central Asia", **Center for Middle Eastern Strategic Studies "ORSAM"**. (Accessed on: 2014/11/02)